**طپش زندگی**

**طرحی برای فیلمنامه**

**تهیه کننده**

**غلامرضا صیامی زاده**

**نویسنده و کارگردان**

**سونیا فتحی**

**مشاور پزشکی**

**دکتر شراره دژکام**

**نسبت طرح با موضوعات 12 گانه**

**سبک زندگی و خانواده(4)**

**اولویتهای موضوعی سازمان صدا و سیما**

**فعالان مقابله با سقط جنین(38)**

**به نام خدا**

**معرفی شخصیت های داستان**

مونس فعال ، حدود سی وسه ساله ،حسابدار شرکتی که تا ظهر در آنجا کار می کند وبعد از ظهر بعضی روزها بعنوان سرگرمی وکار دوم در مزون همسایه ودوستش الهام مشغول کار هست.او زنی آرام ومهربان هست. ولی غمی پنهان در چشمان دارد. او وهمسرش سبحان در پنج سالی که از ازدواج شان می گذرد هنوز صاحب فرزندی نشده اند و پی گیری های پزشکی هم نتیجه ای نداده.

سبحان حنیفی، همسر مونس حدود سی وهفت ساله،چند سال پیش به خاطرخیانت شریک کاریش ورشکست شده و درحال حاضر مغازه کوچکی اجاره کرده وکارهای مربوط به گوشی موبایل ولوازم جانبی را انجام می دهد او دچار بی اعتمادی به همه چیزشده واز شرایط کاری و زندگی اش ناراضیست.

الهام محب زاده حدود سی ساله، طراح لباس وصاحب مزون لباس عروس ،او کارش را خیلی دوست دارد وبا وجود دختر دوساله اش مائده که انرژی و وقت زیادی از او می گیرد، صبح وعصر در مزون کار میکند واین امر باعث نارضایتی همسرش راشد شده است.

راشد اصغری همسر الهام ،سی و پنج ساله در مغازه ی طلافروشی پدرش کار می کند او عاشق بچه هاست ودوست دارد دخترش ،خواهر وبرادر هم داشته باشد. وضعیت مالی خوبی دارد وبه همین خاطر با کارکردن زیاد همسرش موافق نیست ومعتقد است که آنها بیشتر باید تفریح کنند.

پدر مونس مردی که غم از دست دادن دختر کوچکش میترا ،ضربه ی روحی بزرگی به وارد کرده وبا دختر بزرگش مونس رابطه ی خوبی ندارد.

مادرمونس که سعی می کند باغم فرزند از دست داده کنار بیاید و رابطه بین مونس وپدرش را مدیریت کند تا اوضاع را بهبود بخشد.

مونس و الهام دو همسایه که دریک ساختمان و دو واحد روبروی هم زندگی می کنند. آنها از زمانی که در این ساختمان ساکن شده اند روابط خانوادگی گرم وصمیمی باهم پیدا کرده اند.مونس زنی مهربان و خوش روست که پنج سال از ازدواجش با سبحان می گذرد وهنوز صاحب فرزند نشده اند. آنها تحت درمان ناباروری هستند ،آزمایشها وپی گیری های پزشکی ،مشکل جدی درآنها را تشخیص نداده وبیشتر وضعیت روانی زوجین را در ناباروری دخیل می داند. آنها روشهای مختلف مثل آی وی اف وآ یو وی را امتحان کرده اند ونتیجه ای نگرفته اند .برخلاف سعی مونس برای داشتن زندگی گرم وبا نشاط ،خستگی وسردی کم رنگی روی زندگی شان سایه انداخته و کابوسهای شبانه ی مونس بیشتر شده.اطرافیانش دلیل این کابوسها را شرایط خود مونس و غم از دست دادن خواهر جوانش میدانند. سبحان هم که در اوایل زندگی دچار ورشکستگی مالی شده وبا وجود قرض وبدهی های زیاد وهزینه های بالای درمانی از ادامه درمان ناباروری خسته شده واین مسئله هراز گاهی باعث اختلافش با مونس می شود ودخالت خانواده ها هم به این اختلاف دامن میزند.

مونس تمام تلاش خود را می کند تا با کارکردن زیاد ،هم پس اندازی برای درمان داشته باشد وبتواند سبحان را برای ادامه درمان راضی کند ،وهم این که کمی از سایه ی سرد وافسرده ی حاکم بر زندگی مشترکشان دور شود چرا که بی حوصلگی وناامیدی سبحان از یک طرف وبدخوابی و دیدن کابوس های متوالی شبانه ی مونس عرصه ی زندگی را بر هردو تنگ کرده وکار زیاد بهانه ای شده برای فرار از رویارویی با واقعیت.

مدتیست که وضعیت جسمانی الهام خوب نیست رنگ پریده وبی حال هست ومدام از سردرد وسرگیجه شکایت میکند. مونس از وضعیت او نگران است اما اصرارش برای مراجعه جدی به پزشک بی نتیجه است. مونس که چندسال قبل از ازدواجش، خواهر جوان وکوچکترخود را از دست داده مانند خواهر بزرگتر مراقب الهام هست وبه همین خاطر ماجرا را با راشد همسر الهام در میان می گذارد اما راشد می گوید که وضعیت الهام در خانه نرمال هست وشاید دلیل خستگی الهام کار زیاد در مزون هست واز مونس می خواهد که الهام را متقاعد کند تا حجم کارش را کمتر کند.

چند روز بعد حال الهام در محل کاربد می شود ومونس اورا به درمانگاه میرساند واز صحبت های دکتر والهام متوجه می شود که الهام باردار هست و آن را از همه پنهان می کند. وقتی مونس دلیل این پنهان کاری را از او جویا می شود الهام می گوید که قصد دارد به این بارداری خاتمه دهد واز مونس می خواهد دراین مورد به راشد چیزی نگوید.مونس که شوکه شده سعی می کند با محبت وآرامش او را از این کار منصرف کند ولی الهام عصبی و برآشفته است وصدایشان بالا می گیرد و حرفهای تند الهام باعث ناراحتی مونس می شود والهام از او می خواهد که در کارش دخالت نکند وبا همان حال عصبی مزون را ترک می کند. کابوس های شبانه مونس همچنان ادامه دارد وبهمین خاطر سعی می کند بعضی شبها در سالن بخوابد تاسبحان بتواند راحت بخوابد.

از کلینک درمان ناباروری با مونس تماس گرفته می شود واز او می خواهند برای ادامه درمان بهمراه همسرش به کلینیک مراجعه کنند، اما این درخواست او با پرخاش وتندی سبحان مواجه می شود. مونس با حال پریشانش به دیدن مادرش میرود. مادر که متوجه ناراحتی و پریشانی مونس هست ،سعی می کند او را دلداری دهد اما پدر که از اتاق دیگر شاهد حرفهای مادر ودختر هست به مونس می توپد ودر لابلای حرفهایش اورا باعث مرگ میترا (خواهرکوچکتر مونس) میداند واعتراف می کند با هربار دیدن مونس غم میترا در دلش زنده می شود.

مونس یعد از یک روز پرفشار درخواب دچار کابوس می شود واین بار بعد بیدارشدن از خواب دچار حالت هیستریک شده وآرام نمی شود .سبحان که ازاین وضعیت مونس ترسیده سعی میکند اورا به درمانگاه برساندواز سروصدای آنها الهام وراشد متوجه شده و به کمکشان می آیند ومونس را به درمانگاه میرسانندو با تزریق آرام بخش مونس به خواب میرود.

چند روزی از این ماجرا می گذرد مونس تحت تاثیر داروهای آرامبخشی که برایش تجویز شده خواب آلود ومنگ هست ساکت وگوشه گیر شده ،از شرکت محل کارش مرخصی گرفته کارهایش در مزون را نیمه کاره رها کرده وجواب تلفن هایش را نمی دهد.سبحان و مادرش به هر طریقی که شده پدرمونس را به خانه می کشانند ولی مونس کلامی با آنها حرف نمی زند فقط می خوابد.حتی عیادت مرتب الهام ومائده که مونس عاشقش بود کارساز نیست.

دراین بین مونس متوجه کارها ورفتارهای مشکوک سبحان می شود. فکر سبحان به شدت مشغول هست وانگار موضوعی را از مونس پنهان می کند.واین موضوع باعث می شود که مونس اورا زیر ذره بین بگذارد وهمین مسئله باعث بروز تنش های جدیدی می شود.

صبح روزی بعد از رفتن سبحان به محل کارش، مونس آماده میشود وسرخاک خواهرش میرود مدت طولانی آنجا می نشیند وانگار با خواهرش درد دل می کند.

در فلاش بک ،مونس انگار خاطراتش را مرور می کند. تنش های میان پدر ومونس به خاطرمراسم خواستگاری خواهر کوچکترش میترا. پدر معتقداست که تا زمانی که مونس که خواهربزرگتر هست ازدواج نکرده ، درست نیست که میترا ازدواج کند ومونس که از شدت علاقه ی میترا ورضا به هم باخبر هست سعی می کند خانواده را راضی کند تااین ازدواج شکل بگیرد.

باتمام سختی ها وتنش ها مراسم خواستگاری برگزار می شود. رضا وخانواده اش به خاطر موقعیت اجتماعی ومالی مناسب توانسته اند رضایت پدر را تاحدودی جلب کنند، اما پدر زمان عقدوعروسی را برای تاریخ دوری انتخاب می کند وبعد ازبحث وگفتگوی طولانی قرار می شود که مراسم محرمیت بین دوخانواده برگزارشود وتاریخ عقدرسمی وجشن برای شش ماه دیگر انتخاب می شود

ودوباره مسئولیت ردیف کردن دیدارپنهانی میترا ورضا به گرد ن مونس می افتد چراکه پدر روی خوشی به ملاقات این دو جوان نشان نمی دهد. وقتی که مونس به این قسمت ازخاطرات میرسد احساس نفس تنگی وآشفتگی می کند وبارفتن به پارک وتماشای بازی بچه ها سعی می کند از حال وهوای غم بیرون بیاید.

به محض رسیدن مونس به خانه الهام به سراغش می آید وازاو خواهش می کند چندساعتی مراقب مائده باشد. مائده که خواب آلود وبی حال هست مدام گریه می کند ونمیخواهد از مادرش جدا شودو الهام اصرار دارد که مائده پیش مونس بماند. الهام آشفته وبی حوصله ونگران بنظر می رسدودخترش را تشر می زند .مونس که هیچوقت چنین رفتاری از الهام ندیده بود از او می خواهد که بچه را آرام کند وبعد برود . الهام بسیار دستپاچه ومضطرب هست گوشی اش پشت سرهم زنگ میخورد واو به بهانه ای مختلف جواب نمی دهد .مونس که برای آوردن تنقلات برای مائده به آشپزخانه رفته صدای مکالمه آرام الهام را می شنود که درخواست می کند وقتش را کنسل نکنند تا خودش را برساند.انگار مونس متوجه چیزی می شود باعجله خودش را به سالن می رساند الهام با خشونت سعی می کند بچه را که پاهای مادرش را گرفته به کناری بزند وحین گفتن اینکه سعی میکند زود برگردد به طرف در خروجی میرود .مونس بایک اقدام سریع به طرف در میرود و آن راقفل میکند وکلید را برمیدارد. الهام که از این حرکت مونس هاج و واج مانده نگاهی به او می اندازد لحظه ای سکوت بین آ ن دوبرقرار می شود وفقط صدای هق هق مائده بگوش میرسد. الهام باتعجب به مونس نگاه میکند.مونس که صدایش می لرزد کلید در دستانش وبا ناراحتی وخشم می گوید که اجازه نمی دهد الهام از خانه بیرون برود.الهام ازاو می خواهد دررا بازکند چرا که دیرش شده باید برود و سعی می کند زود برگردد مرتب این جمله راتکرار می کند وهردفعه صدایش را کمی بالاتر میبرد. مونس که کنترلش را ازدست داده فریاد میزند که شک دارد این رفتن برگشتی هم داشته باشد...چرا که یک بار با دست خودش خواهر کوچکترش را به به این راه فرستاده و او هرگز برنگشته.

با بالا تر رفتن صدای این دو ، بچه آرامتر شده وبه آنها خیره شده. مونس می گوید که از نیت الهام خبر دارد واجازه این کار را به او نمی دهد . الهام وانمود می کند که نمی داند که منظور مونس چیست ووقت دکتر دارد ودیرشده مونس برای بستن راههای بهانه الهام می گوید که همراه او می آید الهام به دلایل مختلف قبول نمی کند ومونس بدون توضیحی گوشی اش را برداشته وبه شوهر الهام زنگ میزند واز اومی خواهد که سریع خودش را به خانه برساند چراکه همسرودخترش پیش اوست ونیاز به دکتر دارند.الهام از این کار مونس برآشفته است وبه او پرخاش می کند که زندگی و تصمصم او ربطی به مونس ندارد واز او می خواهد دررا باز کند تا به خانه اش برود. امامونس مانند دیواری سنگی به او نگاه می کند ودم برنمی آورد. آرام آرام پرخاش های الهام تبدیل به التماس وسپس گریه می شود چرا که احساس می کند از پس بارداری وبچه دوم بر نمیاید وخیلی می ترسد. مونس او را در آغوش می کشد تا آرامش کند .وخاطره دردناک خواهرش را در فلاش بکی که مونس تعریف می کند می بینیم.

میترا عصبی وگریان به مونس التماس می کند که کاری بکند وکمکش کند .از پدرومادرش می ترسد ومونس را تهدید می کند که اگر کمک نکند خودش را خواهد کشت. خواهش ونصیحت مونس فایده ای ندارد.مونس معتقد است که بارداری میترا گناه نیست آنها می توانند مراسم عروسی را چند ماهی زودتر بیاندازند.میترا از حرف مردم وناراحتی پدرومادر وبی آبرویی خوودش می ترسد وبه هیچ وجه گوشش بدهکار حرفهای مونس نیست.میترا دوروز به مونس وقت می دهد که اگر کمکش نکند خودش را خواهد کشت.

مونس ضجه میزند وتعریف می کند که از طریق همکارانش آدرس مامایی را پیدا می کند که در خانه کار غیرقانونی سقط جنین انجام می دهد ونابلدی ماما ونبودن امکانات باعث پارگی رگ اصلی وخونریزی شدید ودر نهایت مرگ خواهرش می شود. اواز لحظه ی مرگ میترا احساس می کند که خودش هم مرده ولی کسی او را به خاک نسپرده ومدام زیر شلاق شماتت پدر وعذاب وجدان خودش شکنجه می شود وهرشب کابوس این ماجرا اورا از پای در آورده وبه همین دلیل اجازه نمی دهد که این قصه دوباره تکرار شود.هردو در آغوش هم گریه می کنند.

راشد ،شوهر الهام به خانه مونس رسیده وازاینکه همسر ودخترش راسالم می بیند خوشحال هست ولی حالت آشفته ی مونس والهام برایش سوال برانگیز هست. مونس که مائده را بغل راشد می دهد از او می خواهد که از این به بعد بیشتر مراقب الهام باشد چراکه او خبرهای خوبی برایش دارد.

چندوقتی است که کابوس شبانه مونس کمتر شده وسبحان از این اتفاق خوشحال هست. رفتارش با مونس گرمتر ومهربانتر شده وصبح روزی سرمیز صبحانه برای مونس اعتراف می کند که سختی روزهایی که گذرانده اند باعث شده که او به آینده ی ازدواجشان فکرکند وراه نجاتی برای رهایی از این وضعیت پیدا کند.فکر میکرده که بهترین راه جدایی وطلاق هست چراکه احساس میکرد هرروز به بن بست نزدیکتر می شوند..ولی حتی جرات مطرح کردن این مسئله را خودخواهی می دانست وعلاقه زیادش به مونس باعث شد تا این گزینه را از فکرش بیرون کند وبه راه حل بهتری بیاندیشد وبالاخره توانست این راه بهتر را پیدا کند.مونس که از حرفهای سبحان متعجب شده هیچ نمی گوید گوش می کند.راه حل سبحان که بعد از کمک گرفتن از مشاور وپدرومادر مونس بوده سرپرستی بچه ی پرورشگاهی ست. مونس که در تمام این مدت فکر میکرده سبحان به فکر چاره ای نیست واز او دلسرد شده بود. از پیشنهاد او استقبال می کند.پدرومادر مونس هم از این فکر حمایت می کنند ومادرش مطمعن هست که باقبول فرزندی کودکی بی سرپرست ، رحمت خدا شامل حالشان می شود وبزودی آنها فرزند خودشان راهم در آغوش خواهند کشید.